

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد استاد بر فرمایش محقق اصفهانی(قده)

ملاحظه فرمودید که محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) استدلال کردند بر این که اثبات کنند بین ملکیت لازم و جائز اختلاف ماهوی نیست و ملکیت یک کلی که دارای دو نوع باشد نیست. اشکالات مرحوم امام(ره) بر ایشان را هم بیان کردیم. اینجا به یک نکته ای اشاره می کنیم و آن این که در کلام محقق اصفهانی(ره) - به حسب آنچه ما می فهمیم، که لعل درست هم نباشد - یک تهافت بسیار واضحی در حاشیه ی مکاسب وجود دارد. در همین بحث ملاحظه فرمودید که محقق اصفهانی(ره) فرمود اگر ملکیت بخواهد یکی از کلیات و مقولات باشد؛ یا باید از مقوله ی جده باشد و یا از مقوله ی اضافه. بعبارة آخری؛ فرمودند ملکیت از مقولات است؛ یا از مقوله ی جده و یا از مقوله ی اضافه، اما دیگر جده منوع به دو نوع نیست، یا مقوله ی اضافه به دو نوع تقسیم نمی شود. در این بحث ایشان قبول کرده اند که ملکیت داخل در یکی از این مقولات است (این را در ج 1، ص 132، سطر 9 دارد، که امام(ره) هم از همین جا نقل کرده اند)، اما در همین جلد 1، در صفحه 25 شدیداً حمله می کند به کسانی که ملکیت را یکی از این مقولات عرضیه ی دهگانه قرار داده اند.

فرمایش محقق اصفهانی(ره) در نقد عرض بودن ملکیت

ایشان می فرماید بعضی از فقها ملکیت را یکی از این مقولات عرضیه قرار داده اند و آن را از مقوله ی جده یا مقوله ی اضافه شمرده اند، بعد سه اشکال بر این مطلب دارند؛ اشکال اول اینکه «المقولة ما يقال على الشيء و يصدق عليه في الخارج»، خلاصه اشکال اول این است که مقوله باید ما بازاء خارجی داشته باشد. باید یک چیزی یا در خارج باشد که این مقوله مستقیماً بر آن صدق کند یا بالأخره یک حیثیتی از حیثیات وجودیه باشد، یک شأنی از شأن وجود در عالم خارج داشته باشد. اصلاً مقوله بر چیزی صدق می کند که در عالم خارج باشد. و حال آنکه در اینجا وقتی یک معامله ای در عالم خارج انجام می شود، به مالک یا مملوک چیزی اضافه یا کم نمی شود، در خارج چیزی نیست که بگوئیم این یعنی ملکیت. چیزی وجود ندارد. این اشکال اول است.

تبادل غیر از ملکیت است. تبادل همان تبادل خارجی است. حتی تبادل اعتباری هم فقط در عالم اعتبار است و در عالم خارج، تبادل خارجی است. ملکیت تبادل خارجی نیست، بلکه یک اعتبار است که عقلاً کرده اند. پس خلاصه اشکال اول این است که اگر چیزی بخواهد یکی از این مقولات عشر باشد، باید یک ما بازائی در عالم خارج داشته باشد، کم، کیف، و تمام اینها هم در عالم خارج ما بازاء دارد، باید یک مطابقی در عالم خارج باشد. فرموده اند: «فلا بد من أن يكون لها مطابق و صورة في الأعيان - كالسواد و البياض [بگوئیم هذا سواد و هذا بياض] و ما شابههما من الأعراض - أو يكون من حیثیات ماله مطابق، و من شؤونه

الوجودية. فيكون وجودها بوجوده. كمقولة الإضافة؛ بعضی از مقولات هستند که از شئون یک امر موجود در عالم خارج هستند، مثل مقوله‌ی اضافه که وجود این اضافه بستگی به وجود آن مضاف و مضاف‌إلیه در عالم خارج دارد.

لذا در آخر اشکال اول می‌گویند «و صدق المقولة بلا وجود مطابق، أو تحيثة بحیثیه واقعية أمر غير معقول»؛ اگر ما بگوئیم یک مقوله‌ای داریم که نه مطابق دارد و نه حیثیاتی از حیثیات وجود در عالم خارج دارد که با این مقوله تحقق پیدا می‌کند، این معقول نیست. در اشکال دوم می‌فرمایند مقوله به اختلاف أنظار، مختلف است. وقتی در متضایفین گفته می‌شود «هذا السقف فوق لنا و تحت للسماء»، این به اختلاف أنظار مختلف نمی‌شود، همه همین را می‌گویند و همه همین را قبول دارند. اما می‌فرمایند ملکیت به اختلاف أنظار مختلف می‌شود. مثلاً در معاطات بعضی از فقها قائلند که مفید ملکیت عرفی است، اما مفید ملکیت شرعی نیست. یعنی شارع می‌گوید اینجا ملک نیست اما عرف می‌گوید اینجا ملک هست.

چطور می‌شود یک امری از مقولات باشد و به اختلاف أنظار مختلف شود؟ کم، کیف، متی، این، همه اینها از مقولات هستند و هیچیک به اختلاف أنظار مختلف نمی‌شوند، اما در اینجا ملکیت به اختلاف أنظار مختلف می‌شود. اشکال سوم این است که تمام این مقولات مربوط به اعراض است و لذا از آنها به «مقولات دهگانه عرضی» تعبیر می‌کنند. تعریف واقعی عرض این است که «کونه فی نفسه کونه لموضوعه». این به چه چیزی برمی‌گردد؟ به این برمی‌گردد که عرض نیاز به موضوع دارد، عرض بدون موضوع تحقق ندارد. سواد و بیاض، بدون ظرف و موضوعی که این عارض او باشد تحقق ندارد. اصلاً أعراض محتاج به موضوع هستند. سپس محقق اصفهانی(ره) می‌فرماید «مع أنَّ الإجماع واقع على صحة تملیک الکلی الذمی فی بیع السلف و نحوه»؛ در بیع سلف بایع پول را می‌گیرد و جنس را به نحو سلف و کلی می‌فروشد. الآن مشتری مالک کلی شده، کلی تملیک شده در حالی که هنوز در عالم خارج فرض ندارد، کلی تملیک شده در حالی که الآن یک فردی که مشخص آن کلی باشد نیست.

پس تملیک معنا دارد در حالی که موضوعی وجود ندارد. چطور می‌شود تملیک و ملکیت از مقوله‌ی أعراض باشد و دارای موضوع نباشد. مثال دوم: «و المشهور على مالکية طبیعی الفقير للزكاة»، مشهور می‌گویند مالک زکات، طبیعی فقیر است، یعنی کلی طبیعی است، کلی هنوز موضوع ندارد، مصداق ندارد. حتی در جایی که یک فقیر معین زکات را می‌گیرد فقهاء گفته‌اند اینطور نیست که بگوئیم با گرفتن این مال، تشخص پیدا می‌کند. لذا در زکات فطره وقتی مال زکوی را کنار گذاشتید و لو هنوز فقیری آن را نگرفته، اما شما دیگر نمی‌توانید در این مال تصرف کنید. یعنی قبض فقیر دخالتی در مالکیت او ندارد، الآن ملک فقیه است. اصلاً یکی از فرقهای مهم خمس و زکات همین است که در باب خمس می‌شود به عنوان زمه باشد، شما در کل مال تصرف کنید و بعد به زمه بگیرید و بعد خمس مال را به مجتهد پرداخت کنید و اگر حتی یک مالی را به عنوان خمس کنار گذاشتید، باز می‌توانید در آن تصرف کنید، مادامی که به دست مجتهد نرسیده، اما در باب زکات، مالک زکات، طبیعی فقیر است، تا مال زکوی را کنار گذاشتی، دیگر حق نداری به آن دست بزنی. پس ایشان می‌فرمایند ما در ملکیت مواردی داریم که ملکیت هست اما یک ظرف خارجی معین ندارد. چطور می‌شود که یک چیزی عرض باشد و ظرف خارجی و موضوع خارجی نداشته باشد؟ لذا محقق اصفهانی(ره) سه دلیل آوردند برای اینکه اصلاً ملکیت داخل در مقوله نیست، نه مقوله‌ی جده و نه مقوله‌ی اضافه.

بررسی استاد نسبت به فرمایش محقق اصفهانی(قده)

حالا اینجا مقصود ما از نقل این مطلب، دو مسئله است: یک مطلب تهافت بود که روشن شد. بین این فرمایش ایشان که در جلد 1، صفحه 25 است و بین این حاشیه‌ای که دیروز نقل کردیم و امام(ره) هم جواب دادند که در جلد 1، صفحه 132، سطر 9 است یک تهافت خیلی آشکاری است. در آنجا می‌گویند ما قبول داریم ملکیت از مقولات است؛ یا مقوله جده و یا اضافه است اما منوع به نوعین نمی‌شود، اما در اینجا به طور کلی رد می‌کند. مطلب دوم که از آن استفاده می‌کنیم این است که امروزه بین فقها یک بحثی رایج است و آن اینکه آیا ملکیت، اختصاص به اشخاص دارد یا اینکه عناوین هم عنوان مالک را پیدا می‌کنند؟

عمدتاً هم روی این نکته بحث می‌کنند که آیا دولت مالک است یا مالک نیست؟ فقهاء دو گروه هستند، یک گروه می‌گویند دولت مالک نیست، مثل محقق خوئی(ره) و بعضی تلامذهی ایشان. یکی از نتایج فتوای کسانی که می‌گویند دولت مالک نیست این است که این پولهایی که در بانک (بانکهای دولتی نه خصوصی) می‌گذارید، دولت که مالک نمی‌شود، وقتی دولت مالک نشد این پولها عنوان مجهول المالك پیدا می‌کند و آثار مجهول المالك را بر آن بار می‌کنند. اما روی نظر امام(ره) و مرحوم والد ما(قده) و عده‌ی زیادی که قائلند دولت مالک می‌شود، این پولهایی که در بانک گذاشته می‌شود باید به عنوان یکی از ملاک و به نحو مالکیت باید معامله شود و بگوئیم تو هم مثل سایر اشخاص مالک هستی.

این آثار زیادی دارد. حالا نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است: محقق اصفهانی(قده) در ابتدای جلد 1 حاشیه مکاسب، یک رساله‌ی پنجاه شصت صفحه‌ای دارند، که در مقام بیان فرق میان ملک و حق و حکم است. ما هم در سابق، شاید حدود بیست سال پیش یک رساله‌ای نوشتیم در فرق میان حق و حکم و ملک، که در ضمن آن رسائل چاپ شده است، منتهی رساله ما خیلی مختصر است، در فرق بین اینها یک نظری هم همانجا دادیم که نظر نسبتاً خوبی است.

این رساله‌ی محقق اصفهانی(ره) را حتماً مراجعه کنید (جلد اول حاشیه‌ی مکاسب از چاپ‌های جدید از صفحه 25 شروع می‌شود). در این بحث که آیا دولت مالک می‌شود یا نه؟ شما باید ملکیت را تعریف کنید. مثلاً بعضی به «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» تمسک کرده‌اند، می‌گویند اگر دولت با شخصی یک عهده‌ی بست (مثلاً الآن که با این بانکها عقدی را منعقد می‌کنید، یک طرف شخص است و طرف دیگر دولت است)، **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** همانطور که عقود بین اشخاص را شامل می‌شود، عقود بین دولت و اشخاص را هم شامل می‌شود. از این راه بود. در حالی که اشکال اصلی این است که اصلاً دولت مالک بوده تا عقدی را بتواند ببندد یا نه؟ بحث در این است که ما از چه راهی می‌توانیم ملکیت دولت را اثبات کنیم؟

بحث اخلاقی: مذمت دنیا طلبی در کلام امیرالمؤمنین(ع)

یکی از کلمات امیرالمؤمنین(علیه السلام) را انتخاب کردم که حکمت 289 نهج البلاغه است. حضرت(ع) فرموده‌اند: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يَكْتُرُ إِذَا وَجَدَ وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدْءُ الْقَاتِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلُ السَّائِلِينَ وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعِفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ عَادٍ وَ صِلٌ وَادٍ لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ وَ كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَ كَانَ إِنْ غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَ كَانَ أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ نَظَرَ أَتْيَهُمَا أَقْرَبَ إِلَى الْهُوَى فَخَالِفَهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ» □

در گذشته من یک برادر دینی و برادر خدایی داشتم، بعضی این «أخ» را به پیامبر(ص) تطبیق کرده‌اند و بعضی دیگر به جناب ابوزر تطبیق کرده‌اند، دیگری به مقدار تطبیق کرده است. بعضی هم مثل ابن ابی‌الحدید می‌گویند اصلاً این یک ضرب المثل است که در بین عربها وقتی کسی می‌خواهد یک نصیحتی کند و حرفی بزند یک چنین تعبیری دارد، حالا این جهتش مهم نیست. بعضی از عباراتی که حضرت دارند شاید مناسب با شأن پیامبر(ص) نباشد. سپس حضرت(ع) ده خصوصیت برای برادرش ذکر می‌کند، بعد از این ده تا می‌فرماید این روحيات را در خودتان داشته باشید و در این گونه امور از یکدیگر سبقت بگیرید.

تنافس ما در اینها باشد. خیلی حرف مهمی است. این ده امر چیست؟ می‌فرماید «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»؛ آنچه او را در پیش چشمان من بزرگ می‌کند این خصوصیت اوست که دنیا در چشم او کوچک است.

چقدر این تعبیر لطیف است و چقدر در این تعبیر استدلال نهفته است و چقدر حقایق در آن وجود دارد!! معنایش این است که

آنهايي که به دنبال دنيا مي‌روند، دنياطلبي مي‌کنند، اينها در چشم اولياء خدا کوچک مي‌شوند. اصلاً کاري به گناه و حرام و اين چيزها نداشته باشيم، معصيت خدا و عقوبت و اينها را انسان نداشته باشد. دنيا طلبي انسان را از چشم خدا مي‌اندازد.

دنيا طلبي انسان را از چشم اولياء خدا مي‌اندازد. دنيا طلبي واقعيت انشان را کوچک مي‌کند. باز هم يك امر اعتباري نيست که بگوئيم خدا مي‌گويد اگر سراغ دنيا رفتي قانونم اين است که تو پيش من تحقير شوي. يعني اگر انسان بخواهد به کنه اين عبارت دقت کند، انسان روز به روز خودش را کمتر، محدودتر و کوچکتر مي‌کند، آنهم به دست خودش.

دنيا طلبي انسان را کوچک مي‌کند، چه بخواهد و چه نخواهد! آن کسي که دنبال عنوان بگردد، دنبال ثروت بگردد دنبال مقام بگردد، دنبال شهرت باشد، اين فکر مي‌کند که دارد بزرگ مي‌شود، واقعيت اين است که روز به روز در حال کوچک شدن است. يك استدلال خيلي روشن، براي اينکه در پيش خلاق معروف شويم، مي‌خواهيم خودمان را بزرگ جلوه دهيم، مقداري فکر کنيم که اين خلاق چه ارزشي دارند که من پيش اينها بزرگ شوم؟ انسان بايد کاري کند که پيش خدا بزرگ شود و واقعاً اين دعائي که وجود دارد که انسان هميشه بايد زمزمه کند و از خدا بخواهد که «إِلَهِي لَا تَصْرِفْ عَنَّا وَجْهَكَ».

خيلي عجيب است! انسان اگر واقعاً احساس کند عنايت خدا به انسان هست همه چيز دارد، عالم از او رو برگرداند، همه مقامات هم از او روبرگردانند، اما همين را بدانند که خدا به او توجه دارد براي او بس است. و برعکس، اگر همه به انسان توجه داشته باشند، انسان احساس نکند که خدا به او توجه دارد، توجه خدا به انسان، خود انسان مي‌فهمد اين يك چيزي نيست که آدم نتواند بفهمد که خدا به انسان توجه دارد يا نه؟

توجه خدا به انسان در همين توفيقاتي که براي انسان حاصل مي‌شود هست. موفق بودن به نماز اول وقت، موفق بودن به قرائت قرآن، موفق بودن به درس، موفق بودن به خدمت به مردم، موفق بودن براي خدمت به دين، اينها علائم اين هستند که خدا به عالم توجه دارد. يك روحاني را پيدا کنيد که درس نگويد، نماز جماعت نداشته باشد، مطالعه هم نداشته باشد، هر روز لباسش را بپوشد برود يك جايي بنشيند و يك چايي بخورد، اين معنايش اين است که از چشم خدا افتاده، شخصي که مشغول به کاري است مخصوصاً خدمت به دين، هيچ چيزي بالاتر از خدمت به دين نيست. من اين را مکرر عرض کرده‌ام، واقعاً بعد از نماز، سر به سجده بگذاريم و اول چيزي که از خدا مي‌خواهيم اين است که انسان در خدمت دين باشيم.

اينها راه کشف اراده‌ي خدا به انسان است. أميرالمؤمنين(ع) مي‌فرمايد آنچه که در چشم من، اين برادر من را بزرگ کرده- در چشم امير المؤمنين، اين خيلي حرف است، نه در چشم يك انسان عادي-، اين است که در نظر اين شخص، دنيا کوچک است. واقعاً سعی کنيم خودمان را نسبت به دنيا بي اهميت کنيم. کار مشکلي هم هست. نمي‌گويم من از الان دنيا را در نظر خودم کوچک مي‌کنم. انسان بايد خيلي با نفس خودش مبارزه کند. حتي در منزل خودش مي‌بيند که دنيا طلبي دارد. انساني که خودش وقتي خواب است بچه‌ها سر و صدا کردند و او را بيدار کردند، عصباني مي‌شود که چرا من را بيدار کرديد؟ چرا مراقب خواب من نبوديد؟ حالا مگر تو که هستي که مراقب خواب تو باشندي؟ اينکه آنها بايد رعايت کنند، يك حرف است، ولي خودخواهي يکي از آثار بزرگ دنيا طلبي است.

اگر واقعاً انسان از همين چيزهايي که اطراف اوست شروع کند، من خودم از اينهايي هستم که اگر واقعاً يك ربيع بخوابم کسي صدائي کند بيدار شوم ديگر خوابم نمي‌برد، انسان ناراحت هم مي‌شود، ولي گاهي اوقات به خودم مي‌گويم من چه حقي دارم که اعتراض کنم؟ انسان از همين راه شروع کند، از اطراف خودمان شروع کنيم. خودخواهي‌ها، خود پسندي‌ها، حجب، تا برسد به همه‌ي مظاهر دنيا. واقعاً اگر امروز انسان بفهمد که هيچ کسي به او توجه ندارد، اما فقط مي‌داند خدا به او توجه دارد، آيا آرامش در نفس انسان حاکم نمي‌شود؟ پس مراقب اين باشيم که هميشه در پيش اولياء خدا بزرگ شويم.

مگر ما معتقد نيستيم که پيامبر(ص) شاهد بر اعمال ماست؟ مگر معتقد نيستيم که اولياء خدا، ائمه‌ي طاهرين عليهم‌السلام، آگاه بر اعمال ما هستند؟ امروز که انسان مي‌خواهد به بستر برود خودش را محاسبه کند، بگويد من پيش اينها بزرگ شدم يا کوچک

شدم؟ در پیش چشم مبارک امام زمان(علیه السلام) بزرگ شدم یا کوچک شدم؟ این را باید محاسبه کند. دیگر از ما انتظار نیست که بگوئیم امروز دروغ گفتیم، غیبت کردیم. این مال مردم عادی و معمولی است. ما باید از اینها عبور کرده باشیم. حق کسی را ضایع کردیم، پول کسی را خوردیم، کسی را بی جهت اذیت کردیم، ما باید بیائیم فراتر از این باشیم. انسان ببیند آیا واقعاً در چشم و نظر اولیاءالله بزرگ شده یا نه؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.